

خاطره، اسطوره و هویت ایرانی در میان ایلات و طوایف

سیدعطاء الله سینایی *

استادیار گروه معارف دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهرکرد

(تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۲۳ - تاریخ تصویب: ۹۰/۱۲/۲۱)

چکیده:

در سال های اخیر مطالعات گوناگونی در خصوص مفهوم هویت ایرانی، و نیز گستره و عمق درک آن در میان نخبگان و توده ها، منتشر شده است. در این میان برخی پژوهشگران ضمن توجه به نقش برجسته ایلات و طوایف در تحولات انتقال قدرت در ایران؛ یورش ها، کشمکش ها و آشفتگی مداوم، بی سواد فرآگیر و تنوع شدید اجتماعی و واگرایی و درون گرایی نهادمند ساختار اجتماعی ایلات و طوایف، این جوامع را فاقد آگاهی نسبت به هویت ایرانی خویش قلمداد کرده اند. برخی نیز پای را فراتر نهاده، با اشاره به تنوع وسیع ایلی و طایفه ای، به عنوان یک جامعه موزائیکی، اساساً کل تاریخ سیزده قرن اخیر ایران، تا پیش از جنبش مشروطیت و برآمدن حکومت پهلوی، را فاقد چنین آگاهی برشمرده اند. اما، این مقاله می کوشد با ارجاع به شواهد گوناگون تاریخی، توضیح دهد، که به رغم آنچه گفته شد، چگونه اقوام و ایلات ایران در قالب یک نظام تعلیم و تربیت و تبادل شفاهی فرهنگی، به هویت ایرانی آگاهی می یافتند و خویش را با اسطوره های ایرانی تعریف می کردند.

واژگان کلیدی:

ایلات، طوایف، ایران، هویت، اسطوره، خاطره

مقدمه و بیان مسأله

داده های تاریخی بسیاری در اختیار است که تأییدکنندهی تعلق خاطر مردمان اقوام و ایلات ایران به نظام باورها، خاطره‌ها، اسطوره‌ها، تاریخ، عناصر فرهنگی و هنر ایرانی و به ویژه علاقمندی آنان به سنت‌های مذهبی تشیع و نیز زبان شعر و ادب فارسی است. **با وجود** این، پژوهشگران در بخش عمده ای از تاریخ، از جمله در دوره‌ی قاجار، ایران را به موزائیکی رنگارنگ، و یا شهر فرنگی پیچیده، تشبیه کرده‌اند که از نظر طایفگی و نژادی جوامع متمایزی را در می‌گرفت (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۱۵ و فولر، ۱۳۸۷، ۲۰). این تنوع و تمایزات، گروه‌های ایلی و طوایف متعددی شامل، فارس‌ها، آذری‌ها، ترک‌ها، گُردها، ترکمن‌ها، گُرها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و ارمنی‌ها را در خود جای می‌داد. در واقع ساختار اجتماعی ایران در دوره‌ی قاجار و پیش از آن نشان‌دهنده‌ی جامعه‌ای است که در چارچوب همبستگی‌های محلی و بر اساس خصلت‌های ایلیاتی و طایفه‌ای و یا محله‌ای و منطقه‌ای سازمان پذیرفته بود. از سوی دیگر یکی از خصلت‌های عمومی این جامعه در دوره‌ی مذکور، شورش‌ها و کشمکش‌های مستمر ایلی - طایفگی بوده است. جدال دائم میان اجزاء داخلی این جوامع و نیز درگیری‌های ایلات و طوایف با دیگر بخش‌های جامعه یکی از خصیصه‌های تاریخ ایران است (سینائی، ۱۳۸۵، ۴۸). این وضعیت در تاریخ ایران به گونه‌ای چشمگیر می‌نماید که برخی تحلیلگران، منازعات ایلی در ایران را جایگزین منازعات طبقاتی در تاریخ اروپا قلمداد کرده‌اند (نقیب زاده، ۱۳۷۹: ۱۹). پیدایش چنین وضعیتی را می‌توان مستقیماً معلول گروهی از عوامل اجتماعی و روانی جامعه‌ی ایلات و طوایف دانست که در آن همبستگی و انسجام درونی، خودکفایی اقتصادی و خودگردانی سیاسی، وجود نظم ساختاری و سلسله‌مراتبی مشخص و احساس تمایز و حتی در تضاد بودن با دیگران، برجسته است. علاوه بر این، شرایط طبیعی زندگی نیز این مردمان را قویاً جنگجو و پا به رکاب تربیت می‌کرد (سینائی، ۱۳۸۵، ۴۸).

به اعتقاد برخی پژوهشگران، در فضای تعدد شکاف‌های ایلی و عشیرگی ایران دوران قاجار اساساً امکان نهادینه شدن مفهوم یکپارچگی و به تبع آن خودآگاهی در این ساخت اجتماعی ناهمگون وجود نداشت (دلیرپور، ۱۳۸۶، ۱۳۷). بر همین اساس متعاقب سقوط قاجاریه، برخورد با ایلات و طوایف به عنوان یکی از اصول سیاست‌های ملی‌گرایانه رضاشاه در فرآیند نوسازی و توسعه مطرح شد. سیاست جدید با آرزوی دیرینه تبدیل کشور چندین ایلی و طایفگی ایران به دولتی واحد با مردمی از ملتی واحد، با یک زبان، یک فرهنگ و یک قدرت سیاسی واحد مرتبط بود. تحلیلگرانی که موضوع ایلات و طوایف و هویت ایرانی را از این منظر مورد بررسی قرار می‌دهند معتقدند که حکومت رضاشاه عشایر و طوایف را در طیف

نیروهای گریز از مرکز و در حکم رقیب و مانع تمرکز قدرت قرار می‌داد و سرکوب آنان بود که باعث شد بسیاری از قبایل به آگاهی سیاسی دست یابند و هویت خویش را در رابطه با فرهنگ، رسوم و سنت و زبان ایرانی جستجو کنند (مطلبی، ۱۳۸۶، ۲۱۱-۲۱۰). آثار منتشر شده ای در همین زمینه این ادعا را مطرح می‌کنند که، از آغاز سلطنت رضاشاه پهلوی، که فاقد پایگاه ایلیاتی بود و نیز به روش‌های گوناگون برای نابود کردن پایه‌های قدرت اقوام و ایلات می‌کوشید، تصویری جدید از هویت به عنوان بخشی از ایدئولوژی ایران یکپارچه و نوین، در برابر تصویر سنتی ایران به صورت سرزمینی با هویت‌های تکه تکه و معارض را طراحی کرد. این ایدئولوژی جدید بسان خونی در رگ‌های دستگاه‌های آموزشی و تبلیغاتی دولت مدرن پهلوی جاری شد، و همین تبلیغات وطن‌پرستانه بود که سرانجام زمینه‌های پیدایش مفهوم هویت ملی در ایران را پدیدآورد. آنچه از آثار طرفداران این نوع تحلیل بر می‌آید این است که هویت ایرانی در فضای آشفته پیش از دوره رضا شاه پهلوی خیالی بیش نیست (نگاه کنید به وزیری، ۱۹۹۳).

وجود چنین وضعیتی در تحلیل رابطه ایلات، طوایف و هویت ایرانی، که از سویی بیانگر شواهد گوناگونی مبنی بر آگاهی این جوامع به هویت ایرانی و تعلق خاطر بدان است، و از دیگر سو تنوع و پراکندگی طایفگی و ایلیاتی و نیز تعارضات مستمر و تنش‌های متوالی آنان با دولت‌های مرکزی، که منجر به این نتیجه‌گیری شده است که ایلات ایران فاقد آگاهی به هویت ایرانی خویش بوده‌اند، پژوهشگر را در وضعیتی نازسانما (پاراداکسیکال) قرار می‌دهد. و بنابر این سؤال مطرح می‌شود که آیا پیش از دوره ی پهلویی اقوام و ایلات ایران درکی از هویت ایرانی خویش داشته‌اند؟

کوشش این مقاله آن است که از خلال منابع و متون تاریخی، اجتماعی و ادبی به بررسی شواهدی که بیانگر تعلق خاطر مردمان طوایف و ایلات به زبان فارسی بپردازد. فرضیه ی این مقاله آن است که درک و دل‌بستگی اقوام و ایلات ایران در دوره ی قاجار نسبت به زبان و ادب فارسی، اسطوره و تاریخ ایران بیانگر آگاهی آنان از هویت ایرانی خویش است.

هویت، تعاریف و مؤلفه‌ها

هویت مجموعه‌ای از مشخصات فردی و اجتماعی و احساسات و اندیشه‌های مربوط به آنهاست، که فرد آنها را از طریق کنش متقابل با جامعه و با یافتن تصوراتی از خود به دست می‌آورد، و در برابر سوال «من کیستم» ارائه می‌دهد. انسان تمایل دارد که هویت خود را آگاهانه، در گروه‌هایی خاص جست‌وجو کند. هویت می‌تواند در سطوح مختلف وجود داشته باشد و فرد ممکن است به شکل عادی چندین هویت را بپذیرد (برتون، ۱۳۸۰، ۲۴-۲۳).

در جامعه شناسی و علوم سیاسی هویت با مفهوم اقدام افراد در عنوان دادن خود به عنوان اعضای گروهی خاص از ملت، یا طبقه‌ی اجتماعی به کار می‌رود (احمدی، ۱۳۸۸، ۴۴) افراد در جریان تبدیل شدن به حامل یک سنت فرهنگی خاص است که صاحب هویت می‌شوند و در واقع همانی می‌شوند که هستند، از این نظر هویت یکی از کارکردهای فرهنگی شدن است و فرد با گذر از دالان فرهنگ است که هویت مند می‌شود (فی، ۱۳۸۶، ۱۰۲-۱۰۱). هویت‌ها بر ساخته‌های اجتماعی هستند که در فرایندهای تاریخی شکل می‌گیرند و به عنوان متن (text) اساساً جنبه‌ی روانی دارند و درک مفهوم روایت برای آشنایی با نحوه پیدایش تاریخی هویت‌ها ضروری است.

هویت ملی نیز به عنوان یک متن تا حدود زیادی متکی به جنبه‌های ذهنی و روانی است. به همین دلیل است که نقش ذهنیت‌ها در تکوین و تداوم ملت‌ها حائز اهمیت بسیار است. این احساس روانی و تصویری (ذهنی) از تعلق خاطر به یک هویت به مثابه روح مشترکی اجزاء مختلف هویت بخش یک پیکره را در بر می‌گیرد و پیونددهنده‌ی این عناصر می‌شود. از این رو باور و نیز آگاهی مردم به این که عضوی از یک ملت هستند در ایجاد تصویری از ملت به عنوان یک کلیت واحد، اجزای یک ذهنیت روایتی را می‌سازند. چنین تصویرسازی ذهنی به صورت جمعی صورت می‌گیرد و به دوره‌ی زمانی خاصی محدود نمی‌شود، بلکه دارای تداوم تاریخیست. عوامل گوناگون نمادین، ارزشی، سرزمینی، اسطوره‌ای و زبانی در ایجاد چنین حسی نقش دارند (معینی علمداری، ۱۳۸۶، ۳۸). و بنابراین برای درک هویت ملی لازم است سازوکارهای عمل روایت فهمیده شوند. از طریق درک این سازوکارهاست که درک این که میراث تاریخی چگونه از طریق پیوند زدن تکه پاره‌های پراکنده‌ی رویدادهای یک سرزمین در دوره‌های زمانی دور از هم، و نیز پیوند دادن آینده به گذشته، این تکه‌تکه‌ها، شخصیت‌ها و رخدادها را به صورت پیکره منسجم به ظهور می‌رساند و با متصل کردن فرد از سویی به گذشته و از دیگر سو به آینده، معنا و هویت می‌بخشد. روایت‌ها ذهنیت‌های مردمان را شکل می‌دهند و به ویژه در فضای سنتی جوامع تأثیرگذاری چشم‌گیری از خود نشان داده و شکل عمومی می‌یابند. گاه این روایت‌های عمومی به اسطوره‌های بسیار قدرتمندی تبدیل می‌شوند و به عنوان شاخص حیات فرهنگی ملت خودنمایی می‌کنند.

در این خصوص نقش خاطره‌های جمعی و سنت‌ها، در کنار تاریخ، و نیز در پیوند با روایت قابل بررسی است. زیرا برای آن که بتوان از تداوم تاریخی هویت‌های جمعی سخن گفت به وجود عاملی چون خاطره نیاز می‌افتد. در حالیکه خاطره اساساً شخصی است، تاریخ خاطره‌ی جمعی محسوب می‌شود. کارکرد ویژه خاطره تنظیم یادها در بُعد گذشته‌ی سپری شده است. یکی دیگر از کارکردهای خاطره ایجاد حس پیوستگی است. این پیوستگی برقراری

ارتباط میان جوانی و پیریست و تاریخ همین پیوستگی را فراسوی خاطره و یادهای شخصی بازگو می‌کند. علیرغم شخصی بودن خاطره ما آن را با دیگران تقسیم می‌کنیم. خاطره ای که به اشتراک گذاشته می‌شود مقام اجتماعی می‌یابد، بدین معنا ما از طریق بازگو کردن خاطرات میان خاطره‌ی فردی و جمع ارتباط می‌دهیم (ریکور، ۱۳۷۴، ۴۹-۴۸). بسیاری از خاطرات ما با سازوکارهای خاطرات جمعی به نسل‌های بعدی منتقل می‌شوند. با انتقال این خاطرات نسل‌ها به هم پیوند می‌خورند و حس هویتی مشترک میان نسل‌های یک سرزمین به صورت امری جمعی در می‌آید و تاریخ به عنوان آرشو خاطرات جمعی یک جامعه شکل می‌گیرد (ریکور، ۱۳۷۴، ۵۱-۵۰). به اعتقاد تحلیلگران، نظام خاطره و تاریخ، بعد از سرزمین و همراه با زبان مهمترین عناصر مشترک یک ملت را پدید می‌آورد. تاریخ پیروزی‌ها و شکست‌ها و داستان جنگ‌ها و خیانت‌ها و مبارزه بر سر قدرت و فتح سرزمین‌های جدید رشته‌ای روایی را پدید می‌آورد که بیش از مجموعه‌ی منفرد رویدادها معنا دارد و به صورتی کل‌گرایانه مفاهیم و مدلولات خاصی را تداعی می‌کند. ملت‌ها با «به یاد آوردن» تداوم می‌یابند و درک آنان از هویت شان بر اساس روایت‌هایی ساخته می‌شود که بوسیله خاطره برانگیخته می‌شوند (معینی علمداری، ۱۳۸۶، ۴۱-۴۰). در بُعد تاریخی نیز هویت ملی ناظر به آگاهی مشترک افراد یک جامعه از گذشته‌ی تاریخی و احساس دل‌بستگی به آن است. این احساس هویت تاریخی و «هم‌پنداری» پیوند دهنده‌ی نسل‌های مختلف به یکدیگر و مانع جدا شدن یک نسل از تاریخش می‌شود. در واقع هر جامعه‌ای با هویت تاریخی خود تعریف و ترسیم می‌شود. از این نظر هویت تاریخی را می‌توان آگاهی نسبت به پیشینه تاریخی و احساس تعلق خاطر و دل‌بستگی بدان دانست. این به معنای وجود احساسات و عواطف مثبت و منفی نسبت به حوادث، وقایع و شخصیت‌های مثبت و منفی و احساس غرور و یا سرافکندگی بدان است (حاجبانی، ۱۳۷۹، ۲۰۲-۲۰۱).

هویت‌های جمعی، مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی مقوله‌ای تاریخی است که در سیر حوادث و مشی وقایع تاریخی پدیدار می‌شود، رشد می‌کند، دگرگون می‌شود، و معانی گوناگون می‌گیرد. در مورد هر قوم و یا ملت در هر دوره‌ای مجموعه‌ای از چند عامل اهمیت می‌یابد و سیر حوادث و مشی وقایع تاریخی آن را دگرگون می‌کند. هویت‌های قومی و ملی امری طبیعی و ثابت نیستند که پایه‌های مشخص و تغییرناپذیری داشته باشند بلکه پدیدارهایی هستند، که گذشته از عناصر عینی و آفاقی ریشه در تجربه‌های مشترک و خاطرات و تصورات جمعی مردم دارند (اشرف، ۱۳۸۷، ۱۲۲).

هویت ملی در واقع به خصوصیات اشاره دارد که یک جامعه‌ی ملی را از جوامع دیگر متمایز می‌کند. اشتراک در عناصر جغرافیایی، تاریخی، سیاسی و فرهنگی، نظیر زبان، سرزمین،

اسطوره‌ها، ساختار سیاسی و دین مؤلفه‌های هویت ملی قلمداد می‌شوند. هویت‌های ملی و قومی، همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی، مقوله‌هایی تاریخی هستند که در سیر حوادث تاریخی پدیدار می‌شوند، رشد می‌کنند، دگرگون می‌شوند و معانی متفاوت و گوناگون می‌یابند. فرایند شکل‌گیری هویت و آگاهی ملی در میان ملت‌های کهن آرام و نامحسوس بوده است. چنین فرایندی به صورتی خودانگیخته پیش رفته است. گرچه ممکن است حوادثی در شدت و سرعت آن اثر گذاشته باشند (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶، ۲۱۲). از این‌رو عوامل گوناگونی که ملیت را می‌سازند مانند نژاد، سرزمین، دولت، تابعیت، زبان، سنن مشترک فرهنگی، ریشه‌های تاریخی، دین و اقتصاد، هیچ‌کدام و یا هیچ مجموعه مشخصی از آنها را نمی‌توان به عنوان ملاک عام برای تعریف یا تمییز هویت ملی به کار برد. در مورد هر ملت یا قوم ممکن است چند عامل اهمیت بیشتری یابد که سیر حوادث می‌تواند آنها را دگرگون کند. ممکن است هویت ملی می‌تواند ریشه در احساس تعلق به طایفه و تیره و قبیله و ایل و قوم داشته باشد. بدین معنا که اعضای یک طایفه که آداب و رسوم و رهبران مشترک دارند، در سرزمین معینی زندگی می‌کنند، هم‌زبانند و با یکدیگر همکاری اقتصادی دارند و برای دفاع از منافع طایفه می‌جنگند، بنای هویت ملی را پی‌ریزی کرده‌اند. بنابراین احساس بسیار قدیمی قومیت-ایلیت را می‌توان ریشه‌ی اصلی ملیت‌های امروزی دانست (اشرف، ۱۳۸۳، ۱۳۹). بر این اساس ایرانیت نیز بر پایه‌ی نیای مشترک آریایی که مبنای آن نوعی ایلیت یا ناسیونالیسم ابتدایی بود، شکل یافته است. با این وصف ملت‌های جدید حاصل بازسازی هویت‌های قدیمی‌اند. در واقع وجود احساسات ملی به مفهوم سنتی آن، یعنی علاقه به فرهنگ، تاریخ، سرزمین و نظام سیاسی، صرفاً محصول دوران مدرن نیست و تحت تاثیر فرآیندهایی چون گردش نظام سرمایه‌داری یا از میان رفتن نظام‌های سیاسی جهان شمول چون امپراطوری‌ها یا نظام‌های مذهبی (کلیسا یا خلافت) به وجود نیامده است (احمدی، ۱۳۸۲، ۱۱).

هویت ایرانی

مفهوم هویت ایرانی در معنای یکپارچگی سیاسی، طایفگی، دینی و زبانی و مکانی آن، شباهت‌های نزدیکی به مفهوم هویت ملی در عصر جدید دارد. اینها همان مفاهیمی هستند که در قرن سوم میلادی توسط ساسانیان وارد تاریخ ایران شدند، و ریشه در اسطوره‌هایی دارد که هزاران سال پیش نیاکان ایرانیان آنها را خلق کرده و استمرار بخشیدند. داستان‌های حماسی که درباره‌ی پهلوانان آرمانی ایران از این دوره‌ها سروده شد پشتوانه‌ی فکری و معنوی نیرومندی بود که همبستگی ایرانیان را تقویت و تداوم می‌بخشید (خطیبی، ۱۳۸۵، ۶۹) این هویت چند هزار ساله را می‌توان به احساس دلبستگی به سرزمین، تاریخ، دولت و فرهنگ ایران تعبیر کرد. این

امر در عین حال به معنای نادیده انگاشتن وجود تنوع هویتی در ایران و از جمله وجود هویت‌های طایفگی و ایلی، که البته نفی‌کننده‌ی احساس تعلق خاطر مردمان ایلات و اقوام به جامعه بزرگ تر ایرانی نیز نیست، نمی‌باشد (احمدی، ۱۳۸۸، ۱۰۹-۱۰۸) در واقع پدیده‌ی «ملت» و احساسات مثبت نسبت به وجود سرزمین، میراث سیاسی و فرهنگی و تاریخی خاص «ایران»، نه تنها ساخته و پرداخته‌ی ذهن روشنفکران عصر مشروطیت و یا محصول سیاست‌گذاری دولت مدرن نیست، بلکه ریشه‌های عمیق در تاریخ ایران دارد. این امر علی‌رغم جدید بودن مفهوم ملی‌گرایی به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی است. در واقع مفهوم تاریخی «هویت ایرانی» در دوران ساسانی ابداع شده است (اشرف، ۱۳۸۳، ۱۴۶)، سپس با نشیب و فرازهایی مواجه بود، تا این که شاه اسماعیل صفوی مجدداً مقدمات ایجاد «دولت متحد ملی ایران» را پس از نه قرن سلطه حاکمان غیر ایرانی عرب، سلجوقی، مغول، تاتار و ترکمن، فراهم آورد (هینتس، ۱۳۴۶، ۶) ظهور صفویه، در قرن شانزدهم میلادی / دهم هجری، نشانه‌ی آغاز دوران جدیدی در تاریخ ایران است که در آن این سرزمین به لحاظ سیاسی و مذهبی دارای حکومت و مذهب به معنای امروزیین شد (لمتون، ۱۳۳۹، ۲۱۲).

قلمرو سرزمینی ایران و میراث سیاسی و دولت در آن، عناصر بسیار مهم دیگر هویت ایرانی‌اند. تاریخ نیز از مهمترین عناصر بنیادین هویت ایرانی محسوب می‌شود، که شامل دو بخش اسطوره‌های تاریخی و تاریخ عینی است. گذشته از اهمیت تاریخ ایران، وجود تاریخ غنی اسطوره‌ای در ایران را می‌توان یکی از رموز دوام فرهنگ و هویت ایرانی در برابر یورش‌های بنیان فکن مهاجمین برشمرد (احمدی، ۱۳۸۳ الف، ۱۶۹). میراث فرهنگی ایران که زبان و ادبیات ایرانی را در بر می‌گیرد؛ بسیاری از دستاورد کوشش‌های هویت بخش نخبگان جامعه‌ی ایرانی برای تداوم حیات این ملت را در خویش دارد و سهم بزرگی در استمرار ایرانیت به خویش اختصاص داده است. اسطوره‌ها، تاریخ، ادبیات و شعر که بخشی دوست داشتنی از خلاقیت ذهنی در نزد ایرانیان است و نیز متون منشور ادبی، همگی در این قسمت از دانش و رهاورد های تاریخی نیای ایرانیان هستند. گرچه ممکن است هیچگاه نتوان ادعا کرد که مردمان این سرزمین به شکلی یکپارچه به زبان واحد فارسی سخن گفته باشند، ولی شواهد تاریخی بسیاری این ادعا را تأیید می‌کند که همگی این مردمان از ترک و گُرد و بلوچ و عرب، زبان فارسی را زبان ملی می‌شناختند و به عنوان زبان مشترک و ادبی با آن سخن می‌گفتند و به آن می‌نوشتند.

عنصر دیگر سازه‌ی هویتی ایرانیان، اسطوره‌های ایرانی‌اند، که نقش بسیار مؤثری در تداوم مفهوم ایران ایفاء کرده‌اند. در واقع آن ذهنیت و هویتی که نیاکان ایرانیان کنونی برای خویش می‌پنداشتند در قالب این روایات، که پیدایش آنها به قرون متمادی پیش بازمی‌گردد، شکل‌بندی

شده‌اند. در این میان شاهنامه، به منزله‌ی خودآگاه جمعی ایرانیان یکی از غنی‌ترین منابع میراث مشترک مردمان این سرزمین را فراهم آورده است که خطوط استمرار هویت ایرانی از دنیای اسطوره‌ای و حماسی تا فرمانروایی واپسین ساسانی را آشکارا ترسیم می‌کند (خطیبی، همان، ۶۸ و ۷۵). و چنان که گفته شد این یکی از عوامل مهم در تداوم تاریخ فرهنگی و سیاسی ایران بوده است. همه‌ی این عناصر هویت بخش ایرانی، از دوره‌های کهن، در بستری از عناصر دینی تحقق می‌یافته‌اند. در تمام دوره‌ی اسلامی، دین اسلام یکی از پایه‌های هویت ایرانی را شکل داده است. و از ظهور صفویان در قرن دهم هجری، مذهب تشیع به شکل بارزترین نشانه‌ی هویت ایرانی نمودار بوده است.

ایرانیان اعتقاد عمیقی به تاریخ و ادبیات مکتوب نداشتند، و به جهت همین ویژگی آنان بود که تاریخ و ادبیات شفاهی در میان ایشان گسترش یافت و به صورت یک نهاد فرهنگی درآمد. نقالی، نمونه‌ای از بیان شفاهی تاریخ است که از زمان ساسانیان در میان مردم ایران قدمت دارد. سنت نقالی تاریخ و افسانه و اسطوره‌ها، در دوره‌ی اسلامی در میان توده‌های مردمان شهری، روستایی و ایلات و اقوام گسترش یافت و انحصار آگاهی تاریخی و ادبی را از میان اهل قلم و سواد خارج می‌کرد (اشرف، ۱۳۸۷، ۱۱۷-۱۱۶). بنابراین پیش از شکل‌گیری مفهوم نوین هویت ملی، مردم ایران در چارچوب سنت‌های فرهنگ شفاهی خویش برخوردار از آگاهی جمعی نسبت به هویت خود بودند که در بر دارنده‌ی انواع آگاهی‌های تاریخی و فرهنگی بود.

ایلات و طوایف ایران

ترکیب جمعیتی ایران از آغاز چندین طایفگی و ایلی بود و در دوره‌های مختلف به این تنوع افزوده شد. محیط طبیعی ایران، به‌منزله‌ی بستر و گاهواره‌ی تمدن این سرزمین، نیز نقش به‌سزایی در شکل‌یابی این منشور ایفا کرده است. برجسته‌ترین ویژگی این سرزمین در تنوع اقلیمی آن است که در گوناگونی چهره‌ی عوارض طبیعی رخ نمایانده است.

از میان طوایف ایرانی، گروهی کوچ‌رو و دارای سازمان ایلیاتی هستند. اما برخی از جوامع کوچ‌رو، چنانکه در طول زمان ساکن شده‌باشند ولی پیوندهای خود را با سازمان ایلی و عشیره‌ای از دست نداده‌باشند نیز همچنان ایلی و عشیره‌ای به حساب می‌آیند (فیروزان، ۱۳۶۲، ۳۳). بدین معنا اینها نیز شکلی از جوامع طایفگی و قبیله‌ای را تشکیل می‌دهند. در واقع تنها در صورتی که افراد خانوارهایی از عضویت در جامعه ایلیاتی خارج شوند، و علاوه بر کنار گذاشتن کوچرویی، پیوند خود با سازمان طایفگی و ایلیاتی و عضویت در نظام سلسله‌مراتبی آن را از دست بدهند، دیگر ایلیاتی قلمداد نمی‌شوند (فیروزان، ۱۳۶۲، ۳۴-۳۳). پژوهشگران، ایلات و اقوام ایران را از نظر خاستگاه «سرزمینی» و «شمار» و «زبان» به چندین گروه تقسیم

کرده‌اند. لمتون، در دوره اسلامی آنان را شامل سه گروه بزرگ عرب‌ها، ترک‌ها و ترکمان‌ها و گروه سوم کردها، لرها، بلوچ‌ها و گیل‌ها می‌داند (لمتون، ۱۳۶۲، ۱۹۷).

در دوره قاجار مناطق وسیعی از کشور از نواحی ایلیاتی و عشایری تشکیل می‌شد و مرزهای مشخصی میان قلمروهای عشایری و غیرعشایری وجود نداشت. در قرن نوزدهم میلادی، جمعیت عشایر نیمه صحرانشین و تخته قاپو شده، نیمی از کل جمعیت ایران تخمین زده می‌شد (لمتون ۱۳۶۲، ۲۲۰-۲۱۹). در تمام این دوره، ارتباط ایلات ایران به حکومت‌ها در یک طیف متنوع از خصومت‌های بسیار شدید تا وفاداری صادقانه در نوسان بوده است (کاتم، ۱۳۷۸، ۵۳).

استقلال درونی، در کنار دیگر قابلیت‌ها موجب می‌شد که جامعه‌ی ایلیاتی ایران بتواند برای مدت‌های زیادی عملاً خودگردان باشد. در این دوره‌ها نهاد رهبری ایل پاسخگوی نیازهای مختلف سیاسی درونی آن و تنظیم‌کننده روابط آن با جهان خارج بود و توزیع قدرت سیاسی و اداری در این ساختار با تقسیمات درونی آن متناسب بود (سینائی، ۱۳۸۵، ۴۸). چنین ویژگی‌های اجتماعی در کنار خودبسایي اقتصادی جامعه ایلات و طوایف، زمینه ساز طرح این ادعا از سوی برخی تحلیل‌گران شده است که وفاداری‌های ایلات را درونی و بنابراین ایلات و طوایف را فاقد احساسات ملی و آگاهی به هویت فرا قومی و یا از نظر هویت ملی ضعیف ارزیابی می‌شوند (حاجیان، ۱۳۸۰، ۱۲۰). این تحلیل‌گران همچنین اظهار می‌دارند که در فضای تعدد شکاف‌های طایفه‌ای و تعدد ایلات و عشایر در ایران دوران قاجار امکان نهادینه شدن مفهوم یکپارچگی و به تبع آن خودآگاهی ملی در ساخت اجتماعی ناهمگون ایران وجود نداشت، به ویژه اینکه بافت ایلی و عشیره‌ای نیز از اساس با استقرار حکومت ملی مخالف بود. (دلیرپور، ۱۳۸۶، ۱۳۷) بر اساس آن چه این پژوهش‌گران مدعی‌اند، در واقع شکل‌گیری مفهوم دولت‌مدرن که مستلزم یکپارچگی و به تبع آن خودآگاهی ملی است، از اواخر دوره قاجار، که عشایر به تدریج رو به زوال گذراندند و طبقات متوسط شهری و طبقه نو پدید کارگری به رشد خود ادامه دادند، در ایران تحقق یافت (دلیرپور ۱۳۸۶، ۱۴۱-۱۳۷). برخی دیگر از تحلیلگران نیز با اشاره به بی‌سوادی فراگیر مردمان ایلات و روستائیان ایران و اینکه چنین وضعیتی باعث می‌شد افق دید این مردم به روستا و تیره و طایفه خویش محدود بماند، معتقدند، آگاهی این مردم نسبت به مفهوم ایران بسیار پر ابهام بود و در واقع قادر به درک هویت ایرانی خویش نبودند (کاتم، ۱۳۷۸، ۵۴).

ایلات، طوایف و عناصر ذهنی هویت ایرانی

چنان‌که پیش از این اشاره شد، بخش عمده ای از تبدلات فرهنگی در میان ایرانیان، بر دوش سنت‌های فرهنگ شفاهی منتقل می‌شده است، که برخی از مهمترین‌های آن روایات تاریخ اسطوره‌ای ایرانی بود. روایات اسطوره‌ای، بر خلاف تاریخ نگاری، نیاز زیادی به دانش و کتابت نداشت. زیرا اسطوره از وقایعی سخن می‌گوید که ممکن است روی داده یا روی نداده باشند و بر سنت شفاهی تبادل فرهنگی و نقل سینه به سینه استوار است. این همان بخش مهمی است که سنت‌های عناصر اجتماعی طایفه‌ای و ایلیاتی ایران، بیش از دیگر موارد، قادر به برقراری ارتباط با آن بود، و مجذوب آن می‌شده است. این وجه اسطوره‌ای و افسانه‌ی تاریخی، عمیقاً با شور و هیجانات و سوز و گدازهای پیروزی‌ها و شکست‌های عنصر ایرانی و نیز اسلامی در هم آمیخته بود و نیز با این موارد شناسایی می‌شد؛ و یکی مهمترین مؤلفه‌های هویتی است، که روح حماسی ایلات و طوایف با آن ارتباط‌گزینی می‌کردند. نمونه‌ی مثالی این اسطوره‌ها، شاهنامه است. شاهنامه بیش از آن که به تاریخ واقعی ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی پردازد، به افسانه‌های تاریخی کیانیان و پیشدادیان پرداخته، و اسطوره‌های پهلوانی ایرانی را از آن میان ساخته است.

بنابراین گستردگی بی‌سوادی در میان مردمان نواحی طایفه‌ای و ایلیاتی، مانع بزرگی بر سر راه برقراری ارتباط با اسطوره‌های ایرانی ایجاد نمی‌کرده است. و نظام تبادل فرهنگی و اجتماعی شفاهی موجود ظرفیت‌هایی را برای برقراری ارتباط و توسعه‌ی قلمرو دانستن در اختیار این مردم قرار می‌داد، که نیاز این جامعه برای درک هویت ایرانی را پاسخ می‌داده است. بر این اساس گرچه ممکن است درک هویت ملی در چارچوب مفهوم ناسیونالیسم برای آنان دور از انتظار می‌نمود، اما هویت ایرانی یا ایرانیت از خلال روایت شفاهی اسطوره‌ها، در قالب متون ادبی و بویژه شعر حماسی که شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی مهمترین تجلیگاه آن است، با ساز و کارهایی که نظام تعلیم و تربیت سنتی در اختیار آنان قرار می‌داد، در جامعه نشر می‌یافت. به عنوان نمونه متون شاهنامه، گلستان، بوستان و خمسه‌ی نظامی، همیشه در کنار آموزش قرآن مجید، جزء منابع آموزشی مکتب‌خانه‌ها بود و مفهوم هویت ایرانی از طریق نقل شفاهی، متون مذهبی، ادبی و تاریخی در جامعه منتشر می‌شد. چنین تعلق خاطر به شعر حماسی فارسی نزد ایلات ایران و از جمله در میان طوایف لر و بختیاری، یکی از رشته‌های محکم پیوند این مردم به هویت ایرانی و نیز یکی از شاخص‌های فرهنگی آنان به حساب می‌آید.

اهمیت آگاهی به اسطوره‌ها و عناصر زبانی هویت از آن روست که زبان و ادبیات عامل اصلی برای هویت قلمداد می‌شوند. چنانکه امروزه ما برای اشاره به بسیاری از ملت‌ها از یک

مفهوم واحد استفاده می‌کنیم که همزمان اشاره به زبان، سرزمین و زمینه‌های نژادی آن ملت قلمداد می‌شود. و هنگامی که از مردم ایران نیز سخن می‌گوییم، درک این جامعه بدون درک زبان فارسی نا ممکن می‌نماید، گرچه قلمروهای زبانی دیگری نیز در این پهنه قابل شناسایی و تفکیک باشد. در واقع زبان تعیین کننده ی هویت است. و از این نظر، زبان قرین و همزاد جدایی ناپذیر تفکر و یا حامل و مظهر آن و گنجینه‌ی افکار و معلومات مردمان یک سرزمین است (شادمان، ۱۳۸۲، ۴۶). این زبان فارسی است که انسان ایرانی را به سنت فکری و فرهنگی ایرانی پیوند می‌دهد. فردوسی، سعدی، حافظ، انوری، نظامی و دیگر استادان قدیم ایران که آیینی تمام نمای روح انسان ایرانی هستند، نبوغ خویش را در بستر زبان فارسی به ظهور رساندند و شاهکارهای خویش را خلق کردند. بنابر این درک آنان بدون وجود ساختار زبانی که بدان می‌اندیشیدند و می‌سرودند، مقدور نیست.

در عین حال و علی‌رغم آن چه گفته شد، برخی تحلیل‌گران زبان را معیار لازمی برای شناسایی یک ملت بر نمی‌شمارند. آنان با مثال آوردن برخی ملت‌ها چون پاکستان، مالزی، بازماندگان شوروی، که تغییر زبان را تجربه کرده اند، مدعی اند که خللی در هویت ملی این جوامع پدید نیامده است (صدر، ۱۳۷۷، ۷۳). در این صورت ضمن یادآوری بحران‌های ملت‌سازی که پس از گذر از دهه‌های تاریخی در این ملت‌ها در زیر پوست نظام‌ها سیاسی، اجتماع و فرهنگی آنها خفته است، از ایشان پرسیده می‌شود که، بدون داشتن گنجینه‌ی زبان فارسی چگونه می‌توان به درک میراث فرهنگی و تمدنی ایران نزدیک شد؟

متون حماسی نیز تجلی‌گاه تمدن و یا قسمتی از تمدن یک ملت، در دوره‌ای است که به وجود می‌آید و یا در حال پدید آمدن است. اغلب این متون ریشه در اولین اعصار حیات ملت‌ها دارند، یعنی آن‌گاهی که مردمان با معتقدات ساده و ابتدایی خویش درگیر مجاهده و نبرد برای تشکیل هویت و مدنیت خویش بوده اند (صفا، ۱۳۳۳، ۱۰). این ویژگی تمام جوامع متمدن است که از همان دوره‌های اولیه در اشعار و افسانه‌ها قهرمانان خویش را ستوده اند. در این زمینه شباهت‌های بهت‌آوری میان افسانه‌های ملت‌ها وجود دارد (فروید، ۱۳۴۸، ۴). این اسطوره‌ها نقش مهمی در تقویت پایه‌های اجتماعی و نظام ارزشی آن ایفا می‌کند و نیز دارای سهم مهمی در پدید آوردن و تداوم انسجام اجتماعی عهده دارند (معینی‌علمداری، ۱۳۸۶، ۲۸).

«ژوبر» فرستاده‌ی ناپلئون بناپارت به دربار فتح‌علیشاه قاجار، ضمن اشاره به این که «قبایل تنها قدرتی هستند که پادشاه ایران بدان تکیه دارد» (ژوبر، ۱۳۲۲، ۱۳۴). می‌افزاید که طوایف و ایلات ایرانی زبان فارسی را به عنوان زبان ادبیات مکتوب خود می‌فهمند، در عین حال زبان مخصوص خویش را نیز دارند که با هم متفاوت است و از جمله، جغتایی، ترکی، گُردی و گُری است (ژوبر، همان، ۱۳۷). این گزارش می‌دهد که حساسیت‌های منفی زبانی در میان ایلات و

طویف ایرانی، که اتکاء اصلی برای حفظ قدرت نظام سیاسی ایران از جمله در برابر مهاجمان بیگانه بر دوش آنان بوده است، وجود نداشته است. در واقع از قدیم الایام ایرانیان متون ادبی و علمی خویش را به زبان فارسی می‌نگاشتند و احساسات و عواطف خویش را در قالب شعر فارسی بیان می‌کردند. از جمله ی این موارد، تألیفات کُردی است که به فارسی نوشته شده‌اند. برجسته‌ترین این آثار «شرفنامه» تألیف امیر شرف خان بدلیسی از گُردهای عثمانی است که این اثر خویش را در سال ۱۰۰۴هـ.ق مقارن اوایل دوره ی سلطنت شاه عباس اول صفوی نگاشته است. دیگر منابع دست اول تاریخی کُرد چون سیرالاکراد عبدالقادر بن رستم بابانی، حدیقه ناصریه، علی اکبر وقایع نگار، تحفه ناصر ی میرزا شکرالله سنندجی، تذکره حدیقه امان الهی میرزا عبدالله سنندجی، نیز همگی به فارسی نگاشته شده‌اند.

احساس کُرد ها در مورد اصل و نسبشان از مطالعه ی «شرفنامه» امیر شرف خان بدلیسی، که ضمناً اولین تاریخ کُرد را نیز تحریر کرده است (سنندجی، ۱۳۶۶، ط)، به خوبی فهمیده می‌شود. نویسنده در مقدمه کتاب داستان پادشاهی ضحاک از سلاطین اسطوره ای ایران را آورده و افرادی که بنا به آنچه شاهنامه فردوسی روایت می‌کند، به کوهستان ها پناه بردند و به کار دامداری و کشاورزی پرداختند و به مرور ملتی شجاع و متهور را پدید آوردند. بدلیسی علت نامیده شدن این مردمان به کُرد را به علت وفور شجاعت و تهور این مردمان می‌داند (بدلیسی، ۱۳۴۳، ۲۱-۱۹). زکی بیگ نویسنده ی دیگر کُرد (از کُردان عراق که در دولت‌های آن کشور دارای مقام وزارت فرهنگ بود.) اذعان می‌کند که از زمان شرف خان بدلیسی تا نویسندگان کنونی کُرد به جایگاه خود به عنوان «کُرد» در اسطوره های شاهنامه حکیم توس افتخار می‌کنند (زکی بیگ، ۱۳۸۱، ۱۱).

به روایت بدلیسی «... اکثر شجاعان روزگار و پهلوانان نامدار از این طایفه برخاسته‌اند و لهذا پهلوان پیلتن و دلاور تهمتن رستم زال که در ایام حکومت کیقباد بوده از طایفه اکراد است چون تولد او در سیستان بوده برستم زابلی اشتهار یافته و صاحب شاهنامه فردوسی طوسی رحمه الله علیه صفت او را رستم کُرد کرده و در زمان ملوک عجم هرمزبان انوشیروان سپهسالار نامدار و پهلوان روزگار بهرام چوبین که در ترکستان و خراسان نشو نما یافته و نسب ملوک کرت و پادشاهان غور بدو میرسد او نیز از طبقه اکراد است... اعنی نهنک دریای محنت و پلنک کوهسار مشقت فرهاد که در زمان خسرو پرویز ظهور کرد از طایفه کلهر است.» (بدلیسی، ۱۳۴۳، ۳۱-۲۸) به اعتقاد امیر شرف خان لفظ «کُرد» «تعبیر از صفت شجاعت است چرا که اکثر شجاعان روزگار و پهلوانان نامدار از این طایفه برخاسته‌اند.» و بر همین اساس است که بدلیسی علاوه بر رستم دستان و بهرام چوبین، گرگین میلاد و فرهاد کوهکن را نیز همگی کُرد می‌داند (بدلیسی، ۳۱-۲۸).

از این سخن به خوبی فهمیده می‌شود که در این زمان، نه تنها درک روشنی از پیشینه‌ی ایرانی نزد مردمان گُرد، حتی طوایف گُرد در قلمرو امپراطوری عثمانی موجود بوده است، بلکه برجسته کردن و ایستادن بر این هویت برای آنان حائز اهمیت بسیار بوده و به همین سبب است که در اولین تاریخ گُرد نویسنده در آغاز سخن به احتجاج در این خصوص می‌پردازد. بنابر این در تمام قلمرو سرزمینی گُردها، مردمان نسبت به اسطوره‌ها، افسانه‌ها و نمادهایی که در نگاه اول ریشه‌های هویت ایرانی را در خویش دارند، آگاهی داشته‌اند و آن را بخشی از روایت تاریخی خود می‌دانستند و به نوشته تحفه ناصری که در دوره قاجاریه نگاشته شده است، برخی از طوایف قدرتمند گُرد چون اردلان‌ها خویش را از احفاد و اولاد اردشیر بابکان می‌دانند (سندجی، ۱۳۶۶، ۹۰) برخی تیره‌های گُرد ممسنی که در میان مردمان بلوچ زندگی می‌کنند نیز خود را از اخلاف رستم پهلوان اسطوره‌ای می‌دانند (جانب‌الهی، ۱۳۶۲، ۱۴۲-۱۴۱) در میان ایرانیان نیز همیشه این احساس وجود داشته است که گُردها و فارس‌ها، از اصل و مبدأ نژادی واحدی هستند (نیکیتین، ۱۳۶۶، ۴۲۳).

طوایف بلوچ نیز در این خصوص چیزی کم از مردمان گُرد ندارند. طوایفی از آنان که به کیانیان شهرت دارند، خویش را از اعقاب پادشاهان کیانی بر می‌شمارند (جانب‌الهی، ۱۳۶۲، ۱۲۹-۱۲۸) و به این ترتیب خود را به اسطوره‌ای ترین بخش از تاریخ ایران پیوند می‌دهند. آنان همچنین خویش را مرزداران این ناحیه از ایران در برابر مهاجمان بزرگی چون مغولان برمی‌شمارند و از جمله از طریق خاطرات فراوان سلحشوری‌های نیاکان خویش به تاریخ ایران پیوند می‌خورند (زند مقدم، ۱۳۸۳، ۳۱۴).

سرجان ملکم مأمور انگلیس در دربار فتحعلی شاه، می‌نویسد: «... ایلیات در گفتن و شنیدن افسانه لذت می‌برند و بعضی از ایشان در تحصیل و تکمیل این فن رنج می‌برند و اشعار خاصه فردوسی حفظ می‌کنند کسیکه این هنر را بقدر کفایت داشته باشد در نزد اقران و همکنان محبوب و محترم است و غالب اوقات به مصاحبت او تفریح هم می‌نمایند» (ملکم، بی‌تا، ۲۱۷). روحیه‌ی پهلوان دوستی و ستایش پهلوانان نیز همیشه یکی از ویژگی‌های اقوام و ایلات ایرانی بوده است (ملکزاده، بی‌تا، ۱۸۶).

ملکم توضیح می‌دهد که مردمان ایلیاتی گُرهای فیلی و لک از اشعار حماسی که خواننده می‌شد به هیجان می‌آمدند و این که چگونه افرادی می‌توانستند با استفاده از زبان شعر حماسی فارسی لشکری چند هزار نفری گردآورند و مدتی بر این نواحی حکمرانی کنند (ملکم، همان، ۲۱۷) چنین اشتیاقی به شعر فارسی به اعتقاد سیاحان اروپایی یکی از شناسه‌های هویت ایرانی به شمار می‌آمده است (کریمی، ۱۳۸۶، ۴۵-۴۴) بختیاری‌ها و گُرها نیز با امکاناتی که سازوکارهای سنت شفاهی تبادل فرهنگی و اجتماعی در اختیار آنان قرار می‌داد با عناصر ذهنی هویت ایرانی

مرتبط می شدند و آن را درک کردند. در این فضای فرهنگی، متون ادبی و به ویژه زبان شعر فارسی از مهمترین منابع خودآگاهی هویتی این مردمان بوده است.

هنری لایارد که سال‌های ۱۲۵۸-۱۲۵۶هـ.ق / ۱۸۴۲-۱۸۴۰م، را در جنوب غرب ایران گذرانده، از بروز شدید احساسات بختیاری‌ها به هنگام خوانده شدن متون حماسی شعر فارسی سخن می‌گوید. لایارد به هنگام حضور در قلعه‌ی لردگان از هیجان مردم به هنگام شنیدن اشعار خمسه نظامی می‌نویسد «... آنان با علاقه‌ای شدید داستان را تعقیب می‌کردند و بخاطر شکست و ناکامی آن دو دلداده در عشق، آه از سینه می‌کشیدند و گاهی هم اعمال قهرمانانه خسرو را برای رسیدن بوصول یار با اشاره سر و دست و کشیدن فریاد‌های بلند تأیید می‌کردند. من بعد از آن شب نیز بارها شاهد بودم که انجمن شعرخوانی چه تأثیر عمیقی در روحیه این افراد صحرائشین بجای می‌گذاشته است» (لایارد، ۱۳۶۷، ۷۵). وی به هنگام خواندن اشعار شاهنامه، خسرو و شیرین، اشعار حافظ و سعدی شاهد بوده، که چگونه به همراه نوساناتی که متن داستان پدید می‌آید احساسات شنوندگان دچار تغییر می‌شد و با به اوج رسیدن سرود‌های رزمی شاهنامه «... آنان حاضر بودند خود را به آب و آتش بزنند و با دشمن مهاجم در هر جا و هر موقعیتی بجنگ و ستیز پردازند». آن‌گاه که داستان پیروزی رستم روایت می‌شد «... مردم کوه‌نشین بختیاری... در حالی که شمشیرها را از کمر می‌کشیدند دشمن فرضی را به مبارزه می‌طلبیدند و هنگامی که شاعر به مرگ یکی از قهرمانان اشاره می‌کرد به شدت متقلب می‌شدند و به سرو سینه‌ی خویش می‌زدند، وقتی به داستان دلدادگی خسرو و شیرین گوش می‌دادند عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و اشک در چشمانشان حلقه می‌زد. مجالس شعرخوانی در بختیاری خاطره‌نی از یونان قدیم را بیاد می‌آورد که هنگامه پیکار و نبرد با دشمن خود را با خواندن اشعار هومر سرگرم می‌کردند...» (لایارد، ۱۳۶۷، ۱۶۲-۱۶۱)

نوراله دانشور علوی از مشروطه خواهان اصفهان، که اردوی بختیاری را به هنگام عزیمت برای فتح تهران و حمایت از جنبش ملی مشروطه همراهی کرده است، گزارشی دارد از این که سواران بختیاری اشعار مهیج فردوسی را به آهنگ گری می‌خواندند و ابراز احساسات می‌کردند (دانشور علوی، ۱۳۳۰، ۵۴).

بختیاری‌ها و دیگر طوایف لر، همچنین، از طریق معادل‌سازی مفاهیم و ارزش‌های اسطوره‌ای که ریشه‌های ایرانی دارند به اعتقادات مذهبی، میان سنت‌های ایرانی و شیعی ایجاد پیوند می‌کرده‌اند و یا این‌که از این طریق اسطوره‌های جدید مذهبی خلق می‌کردند و به وسیله‌ی آن به درک آگاهی‌های دینی و ملی دست می‌یافتند. آنان بر اساس یک سنت دیرین ایرانی در سوگواره‌ی بزرگان خویش شاهنامه می‌خواندند، و با سوز و گداز یاد ایشان را از طریق یاد پهلوانان اسطوره‌ای ایران با شکوه تمام گرامی می‌دارند. بر اساس این سنت که تا

زمان ما استمرار یافته است؛ خواننده‌ی شاهنامه در میان ابیاتی که به صورت آهنگین و گاه با نواخته شدن ساز و دهل می‌خواند، به شرح سوزناک دلآوری‌های پهلوانان به گویش بختیاری می‌پردازد، و از این طریق مردمان روزگار خویش را به پیشینه تاریخی و اسطوره‌ای ایشان پیوند می‌دهد و آن چنان که فردوسی می‌خواست با نمایش گذشته شکوهمند ایران احساس ایرانی بودن را در دل هایشان بر می‌افروزد (خطیبی، ۱۳۸۵، ۷۴).

کنسول انگلیسی جنوب غرب ایران در سال ۱۳۲۶ هـ.ق / ۱۹۰۸ م، هنگامی که در قلعه‌ی دیشموک در بین طوایف لر بهمنی در اطراف بهبهان و کهگیلویه حضور داشته از رایج بودن حافظ خوانی، سعدی خوانی و شاهنامه خوانی در میان این مردمان گزارش می‌دهد. نویسنده آورده است که آنان قصه‌ی رستم و سهراب را به آهنگ سوزناکی چنان می‌خواندند که در من نیز مؤثر افتاد و بی اختیار گریه کردم. این شاهنامه خوانی در مسجد قلعه و در وقت نماز بر پای بود (ویلسن، ۱۳۴۷، ۷۶) گزارش‌های گوناگونی در دست است که نشان می‌دهد که در نزد طوایف و ایلات ایران پیوندی طبیعی میان سنت‌ها و اسطوره‌هایی که خاستگاه ملی ایرانی داشته‌اند و سنت‌هایی که مبتنی بر ارزش‌ها و روایات تاریخ دینی بوده‌اند برقرار بوده است. به طوری که سیاحان و مأموران اروپایی که در نواحی غرب و جنوب غرب ایران گزارش‌هایی گرد آورده‌اند از تعهد مردم این نواحی به باورهای دینی (لایارد، ۱۳۶۷، ۹۸) و نیز ارزش‌های ایرانی بطور همزمان یاد کرده‌اند (ویلسن، ۱۳۴۷، ۷۶-۷۲). آنان نسبت به برخی از سنت‌های دینی تعصب می‌ورزیدند، اروپایی‌های غیر مسلمان را کافر و نجس می‌دانستند و بر خود واجب می‌شمردند که آنان را به هر صورت به دین اسلام در آورند، و این موضوع نزد آنان به عنوان یک وظیفه‌ی دینی، دارای چنان اهمیتی بود که در سال ۱۳۲۵ هـ.ق / ۱۸۱۰ م، کلبعلی خان از سران خانواده‌ی والی لرستان، کاپیتان گرانت (Grant) و ستوان فوٹ رینگهام (Foth ringham) دو مامور نظامی انگلیسی در غرب ایران را، به خاطر آن که از پذیرش دعوت وی به اسلام و ادای تشهد سر باز زدند، به قتل رساند (راولینسون، ۱۳۶۲، ۵۳). لایارد که مدتی در نیمه اول قرن نوزدهم در بین بختیاری بوده نیز می‌نویسد که «... وی را فرنگی و نتیجتاً کافر و نجس قلمداد می‌کردند و در مجلسی کسی از ایشان تفنگش را روی سینه‌ی من گذاشت و تهدید کرد که اگر به وحدانیت خداوند و نبوت و امامت اقرار نکنم مرا بلافاصله خواهد کشت» (لایارد، ۱۳۶۷، ۱۲۲). دکتر نوراله دانشور علوی (مجاهد السلطان)، از اعضای هیئتی بود که در شعبان ۱۳۲۶ هـ.ق، از جانب علمای اصفهان برای انجام هماهنگی و استمداد از بختیاری‌ها برای یاری مشروطه خوانان به میان ایشان گسیل شده بود و در جلسات مذاکرات مختلف میان دو طرف حضور داشته توضیح می‌دهد که چگونه وقتی اختلافات میان خان‌ها به اوج رسید و استدلال‌ها در مورد ضرورت حمایت از مشروطیت و مبارزه با محمدعلی شاه قاجار به جایی نرسید، سخنان

یکی از سادات در یادآوری تعهد ایشان به پیروی از مولا علی(ع) در مبارزه با ستم کاری و حمایت از ستمدیدگان در میان آنان چنان مؤثر افتاد که همه بی‌درنگ پس از شنیدن این سخنان با فریاد جانم بقربان علی از جا برخاستند و آمادگی خویش را برای پشتیبانی از مشروطیت اعلام کردند (دانشور علوی، ۱۳۳۰، ۳۵-۳۴). این امر بیانگر تداوم ارزش‌های هویت بخش مردمان این سرزمین هست. در واقع آنان ارزش‌های دوره‌های مختلف را از طریق تبدیل و ترجمه به مفاهیم ارزشی که در متن روایی گذشته‌ی خویش در اختیار دارند درک می‌کنند. و شخصیت‌ها را از طریق قرینه‌سازی تاریخی برای خویش قابل فهم می‌کنند. این الگوی درک و تحلیل در فضای ایدئولوژیک کنونی جامعه‌ی ما به صورت مداوم بکار گرفته شده است.

عدد شهیدان تنگستانی که از طوایف لر هستند (فراشبندی، بی تا، ۴۲)، در جریان مقاومت سرسختانه اشان در برابر یورش سپاهیان متجاوز انگلیسی به بوشهر در سال ۱۲۷۳ هـ.ق/ ۱۸۵۷ م، علاوه بر احمدخان تنگستانی، هفتاد و دو تن از اقارب و متعلقان به ایشان ذکر شده است (خورموجی، ۱۳۴۴، ۲۰۱-۲۰۰)، که بی‌درنگ وجه اسطوره‌ای بخشیدن به این موضوع و قرینه‌سازی امام حسین (ع) و شهیدان کربلا را به ذهن می‌آورد.

گزارش یاور فوج فراهان، در میدان جنگ خرمشهر در ۱۲۷۳ هـ.ق، از سخنان مقامات قشون طایفه ای و ایلیاتی به هنگام حمله‌ی انگلیسی‌ها، نشان دهنده‌ی درک تداوم مفهوم وطن، پادشاهی، دولت و ملت توسط ایشان است. و این که آنان خود را پدر بر پدر نمک پرورده دولت به شمار می‌آورده‌اند (کسروی، ۱۳۸۴، ۳۰۱-۳۰۰)، را می‌توان به آگاهی رؤسای طوایف از مفهوم تداوم تاریخی ایران و نظام سیاسی آن تعبیر کرد. استفاده‌ی از مفاهیم «ایران کهن سال» و «وطن عزیز» توسط صولت الدوله قشقائی در مکاتباتش برای دعوت به مبارزه با انگلیسی‌ها در سال ۱۳۳۶ هـ.ق/ ۱۹۱۸ م، نیز در همین معنا قابل درک است (رکن زاده آدمیت، ۱۳۵۷، ۳۶۵).

بنابراین نوع درک طوایف و ایلات ایران شرایطی متفاوتی از ملت‌های اروپایی را تصویر می‌کند. مفهوم هویت ملی برای بسیاری از جوامع پدیده‌ای متعلق به قرون اخیر و دوره‌ی مدرن در تاریخ جوامع بشری است، چنان که نویسنده‌ی کتاب «تبدیل کشاورزان به فرد فرانسوی: نوسازی فرانسه روستایی ۱۹۱۴-۱۸۷۰» توضیح می‌دهد، به علت جدا افتادگی فیزیکی، سیاسی و فرهنگی، اکثر ساکنین روستایی و شهرهای کوچک در ۱۸۷۰ م و حتی تا اواخر جنگ جهانی اول خود را به عنوان اعضای ملت فرانسه نمی‌شناختند. این در حالی است که فرانسه قدیمی‌ترین و یا یکی از قدیمی‌ترین ملت‌های اروپایی محسوب می‌شود و کشاورزان مهاجر بی سواد یا کم سواد که در جریان مهاجرت‌های گسترده ۱۹۱۵-۱۸۴۰ به قاره آمریکا وارد می‌شدند، فاقد آگاهی به ملت خویش بودند (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶، ۲۴۰).

علاوه بر آن چه گفته شد، با توجه به این که ایلات و طوایف ایران طی هزاره‌ی اخیر محور تکاپو و رقابت برای تصاحب قدرت و تأسیس سلطنت در ایران را در اختیار داشتند، نمی‌توان آنان را فاقد آگاهی روشن از چیستی هویت ایرانی دانست. از سوی دیگر در پاسخ تردید و انکارهایی که از زبان نویسندگان در آغاز این مقاله در خصوص آگاهی و تمایل مردم طوایف و ایلات ایران نسبت به هویت ایرانی مطرح شد می‌بایست نکات دیگری را نیز افزود، از جمله این که این تحلیلگران در پرداختن به تنش‌ها و منازعات طایفگی و ایلات، سطح‌بندی در هویت‌های خرد و کلان را نادیده می‌گیرند. در واقع سطوح مختلفی چون سطح اجتماعی، سطح سیاسی و سطح فرهنگی برای هویت قابل تعریف است (احمدی، ۱۳۸۸، ۷۳-۶۸). بنابراین ایلات و طوایف ممکن است در سطوح میانی و اجتماعی درگیر کشمکش و منازعه باشند و در سطح سیاسی و کلان خویش را در یک فضای مشترک با ایلات و طوایف دیگر تعریف و شناسایی کنند. وضعیت تقابل و تعاملات طوایف و ایلات ایران به خوبی در چارچوب سطح‌بندی هویتی قابل درک است. بر این اساس فرد قشقایی در برابر بختیاری، بویر احمدی، خمسه، و ... قشقایی بود، ولی در برابر هر بیگانه‌ای و از جمله انگلیسی، ایرانی بود. چنانکه گُرد در برابر تُرک، گُرد بود، اما در برابر عثمانی، ایرانی بود. این گونه سطح‌بندی هویتی در منازعات درونی ایلات و طوایف در کشمکش‌های درون طایفه‌ای، محله‌ای نیز به همین شکل عمل می‌کرده است. گویی یک دعوای خانگی مطرح است. کمابیش منازعاتی که متوجه چالش با حکومت مرکزی و شورش برای بر انداختن خاندان سلطنت نیز به جهت خاستگاه و چهره‌ی طایفه‌ای و ایلی حکومت در همین چارچوب قابل تحلیل است. بر همین اساس است که می‌بینیم طوایفی که درگیر شورش علیه قاجاریه بودند در جنگ علیه بیگانه، با دولت مرکزی متحد بودند و چنان که همه‌ی طوایف گُرد، تُرک، بختیاری، لُر و ... علی‌رغم چالش‌ها، با هرکدام از سلسله‌های قدرت در ایران همکاری کردند. از نظر ما جدال‌های داخلی ایران از نوع دعوای خانگی و به معنای درگیری هویت‌ها در سطح اجتماعی بود و بیان کثرت در وحدت ایرانیست.

بنابر این به نظر می‌آید بتوان گفت شورش که شکلی از رقابت قدرت در قلب سنت طوایف و ایلات ایران بوده را یکی از کارکرد‌های مشروع و عرفی در تاریخ ایران دانست. چنان که امروزه مبارزه‌ی مستمر برای کسب قدرت توسط احزاب در سازکارهای انتخاباتی برای ما قابل درک است. شورش‌های طوایف علیه حکومت‌ها را همچنین می‌توان تابع این سنت نهادینه شده در نظام سیاسی و قدرت در ایران دانست، که مطابق آن هم ایلات و طوایف و هم حکومت‌ها می‌دانستند که نباید خودگرانی و استقلال درونی آنان مورد تعرض قرار گیرد. هرگاه حکومت تلاش می‌کرد بیش از حدودی که عرف مناسبات ایلات، طوایف و حکومت

اجازه می داد در امور داخلی دست اندازی کنند، رؤسا و خوانین، که به طور سنتی امور کارگزاری حکومت مرکزی را نیز عهده دار بودند، سر سختی نشان داده و شورش می کردند.

نتیجه

این مقاله با ذکر مقدمات نظری، و با بررسی و ارجاع به داده های تاریخی توضیح می دهد که چگونه برغم همه محدودیت هایی که جوامع ایلیاتی و طوایف ایران با آن درگیر بودند، هویت ایرانی از طریق آگاهی به اسطوره، تاریخ، شعر و ادب پارسی در خاطره جمعی آنان جای یافته بود و ایلات و طوایف در قالب نظام تعلیم و تربیت و تبادل فرهنگی شفاهی خویش، چگونه با عناصر هویت ایرانی به خوبی ارتباط برقرار می کردند، و به هویت ایرانی خویش آگاهی می یافتند. انتساب خود به نسل های شاهان و پهلوانان اسطوره ای ایرانی، جانفشانی برای دفاع از مولفه های هویت ایرانی و ابراز احساسات و همدلی با پیروزی و شکست قهرمانان اسطوره ها، از جمله این شواهد هستند. در واقع با وجود تنوع زبانی رایج در ایران، گزارش های تاریخی نشان می دهد که در دوره ی قاجار، همه ی طوایف زبان فارسی را، به عنوان زبان نوشتاری و رسمی خویش می شناختند. مذهب تشیع به عنوان بخش مهمی از هویت ایرانی، در قرن های اخیر، نیز یکی از محورهای اساسی درک هویت ایرانی بشمار می رود و طوایف ایران از طریق نزدیک کردن سنت های تاریخی تجلیل از اسطوره های ملی و مذهبی خویش به ترکیب خاصی از هویت دست می یافتند.

بدین ترتیب، فهم ریشه های عمیق تاریخی و ادبی هویت جویی طوایف و ایلات ایران، موجب رد شدن این فرضیه است که، آگاهی به هویت ایرانی در میان طوایف و ایلات، محصول شرایط تاریخی پس از جنبش مشروطیت و نیز ناشی از عملکرد نظام سیاسی و دستگاه تعلیم و تربیت دوره ی رضاشاه پهلوی است.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی معاصر ایران، ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی ولی لایی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۲. احمدی، حمید (۱۳۸۳ الف)، هویت و قومیت در ایران، مجموعه مقالات هویت در ایران: رویکرد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی به هویت و بحران هویت در ایران، تهیه و تنظیم علی اکبر علیخانی، چاپ اول، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی، ص ص ۱۸۷-۱۶۵.
۳. احمدی، حمید (۱۳۸۳ ب)، هویت ملی ایرانی، ویژگی ها و عوامل پویایی آن، مجموعه مقالات، گفتاری در باره ی هویت ایرانی، گردآورنده داود میرمحمدی، چاپ اول، تهران: انتشارات مطالعات ملی، تمدن ایرانی، ص ص ۱۲۲-۱۸۹.

۴. احمدی، حمید(۱۳۸۸)، بنیادهای هویت ملی ایران، چهارچوب نظری هویت ملی شهروند محور، چاپ اول تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی .
۵. اشرف، احمد(۱۳۸۷)، هویت ایرانی به سه روایت، ترجمه حمید احمد، نشریه بخارا، شماره ۶۶، صفحات ۱۲۷-۱۱۰.
۶. افشار نادری، نادر (۱۳۶۲)؛ اسکان عشایر و آثار اجتماعی و اقتصادی آن، مجموعه مقالات ایلات و عشایر، تهران: انتشارات آگاه.
۷. اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، تبارشناسی هویت جدید ایرانی، چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. بدلیسی، امیر شرف خان(۱۳۴۳)، شرفنامه، تاریخ مفصل کردستان، با مقدمه و فهرس بقلم محمد عباسی، تهران: موسسه مطبوعاتی علمی.
۹. برتون، رولان (۱۳۸۰)، قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی چاپ اول، تهران: نشری نی.
۱۰. ثلاثی، محسن(۱۳۷۹)، جهان ایرانی و ایران جهانی، تحلیل رویکرد جهانگرایانه در رفتار، فرهنگ و تاریخ ایرانیان، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
۱۱. جانب الهی، سعید(۱۳۶۲)، مقدمه ای بر شناخت طوایف سیستان، مجموعه مقالات مردم شناسی، دفتر دوم، ایلات و عشایر، تهران: مرکز مردمشناسی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، صص ۱۷۵-۱۱۹.
۱۲. حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۰) الگوی سیاست قومی در ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهارم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان، شماره مسلسل ۱۱، ۲۲ صفحات ۱۳۸ - ۱۱۹.
۱۳. حاجیانی، ابراهیم(۱۳۷۹)، تحلیل جامعه شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۵، پاییز، صص ۲۲۸-۱۹۲.
۱۴. حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۰)؛ الگوی سیاست قومی در ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهارم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان، شماره مسلسل ۱۱، ۲۲ صفحات ۱۳۸ - ۱۱۹.
۱۵. خطیبی، ابوالفضل(۱۳۸۵)، هویت ایرانی در شاهنامه، نامه فرهنگستان شماره ۳۲، صفحات ۷۶-۶۹.
۱۶. خورموجی، محمد جعفر (۱۳۴۴) تاریخ قاجار، حقایق‌الخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات کتابفروشی زوار .
۱۷. دانشور علوی (مجاهدالسلطان)، دکتر نورالله(۱۳۳۰)، تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، با توضیحات و حواشی و مقدمه بقلم حسین سعادت نوری، تهران: انتشارات کتابخانه دانش.
۱۸. راولینسون، سرهنری (۱۳۶۲)، سفرنامه راولینسون (گذر از ذهاب به خوزستان) ترجمه دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند، چاپ اول، تهران: موسسه انتشارات آگاه .
۱۹. رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین (۱۳۵۷) فارس و جنگ بین‌الملل، چاپ چهارم، تهران: سازمان انتشارات اقبال .
۲۰. ریکور، پل(۱۳۷۴)، خاطره، تاریخ و فراموشی؛ فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو، شماره ۸، تابستان، صفحات ۵۹-۴۷.
۲۱. زندمقدم، محمود(۱۳۸۳)، بلوچستان ایران: هویت، تاریخ و دگرگونی، مجموعه مقالات ایران، ملیت، قومیت، گردآورنده دکتر حمید احمدی، چاپ اول، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، صص ۳۴۳-۳۰۵.
۲۲. زکی بیگ، محمد امین(۱۳۸۱)، زبده ی تاریخ کرد و کردستان، ترجمه یدالله روشن اردلان، تهران، انتشارات توس.
۲۳. ژوبر، پ.آ (۱۳۲۲) ش، ۱۹۴۳ م، مسافرت بارمنستان و ایران، ترجمه محمود هدایت، بی‌جا، بی‌نا، چاپخانه تابان .
۲۴. سینایی، سیدعطاءاله (۱۳۸۵)، نظام ایلیاتی و الگوی حکومت در ایران، دو فصلنامه نشریه علوم جغرافیایی، دانشگاه تربیت معلم، جلد ۵، شماره ۶ و ۷، بهار و تابستان صفحات ۶۲-۴۳ .
۲۵. شادمان، سیدفخرالدین(۱۳۸۲)، تسخیر تمدن فرنگی، تهران: گام نو.
۲۶. صفا، دکتر ذبیح‌الله(۱۳۳۳)، حماسه سرایی در ایران، از قدیمی ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری، تحقیق در کیفیت تکوین روایات ملی و نظم آنها بلهجات اوستایی و پهلوی و دری- حماسه های ملی و تاریخی و دینی - بنیاد داستانهای ملی، تهران: موسسه مطبوعاتی امیر کبیر.
۲۷. صدر، دکتر ضیاء(۱۳۷۷)، کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، تهران، اندیشه نو.

۲۸. فراشبندی، علیمراد(بی تا)، جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ هـ. ق، چاپ اول، بی جا، بی نا.
۲۹. فروید، زیگموند(۱۳۴۸)، موسی و یکتاپرستی، ترجمه قاسم خاتمی، بی نا، بی جا، چاپ پیروز.
۳۰. فکوهی، ناصر (۱۳۸۳)؛ گرایش‌های بین فرهنگی الگوهای زیست شهری - عشایری در یک نمونه ایرانی، فصلنامه مطالعات ملی شماره ۱۷، سال پنجم شماره ۱، صفحات ۱۰۳-۸۵.
۳۱. فولر، گراهام(۱۳۸۷)، قبله عالم، ژئوپلتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.
۳۲. فی، برایان(۱۳۸۶) فلسفه امروزی علوم اجتماعی(نگرش چند فرهنگی)، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ سوم، تهران: سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۳. فیروزان، ت . (۱۳۶۲)؛ درباره ترکیب و سازمان ایلات و عشایر ایران، مجموعه مقالات ایلات و عشایر، تهران : انتشارات آگاه ، صفحات ۶۲-۷.
۳۴. کاتم، ریچارد (۱۳۷۸)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، چاپ دوم، تهران: انتشارات کویر.
۳۵. کریمی، علی (۱۳۸۶)، بازتاب هویت فرهنگی ایرانیان در سفرنامه‌های عصر صفوی و قاجار، فصلنامه مطالعات ملی، سال هشتم، شماره ۱، بهار، صفحات ۶۲-۳۱.
۳۶. کسروی، احمد (۱۳۸۴)، تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
۳۷. مطلبی، دکتر مسعود (۱۳۸۶) تکوین دولت مطلقه مدرن در ایران، مجموعه مقالات دولت مدرن در ایران، گردآورنده رسول افضلی، چاپ اول ، قم: انتشارات دانشگاه مفید ، صفحات ۲۴۶-۱۹۳.
۳۸. معینی علمداری، دکتر جهانگیر (۱۳۸۶)، هویت، تاریخ و روایت ایران، مجموعه مقالات ایران: هویت، ملیت، قومیت ، گردآورنده حمید احمدی، چاپ اول، تهران: انتشارات موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، صفحات ۵۲-۲۵.
۳۹. ملکم، سرجان(بی تا)، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، تهران: انتشارات کتابفروشی سعدی.
۴۰. ملکزاده، دکتر مهدی(بی تا)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد پنجم، استبداد صغیر، تهران: انتشارات کتابفروشی ابن سینا.
۴۱. لایارد، سر اوستن هنری(۱۳۶۷)، سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در ایران، ترجمه مهرداد امیری، چاپ اول، تهران: انتشارات وحید.
۴۲. لمتون، آن. (۱۳۶۲)؛ تاریخ ایران، ترجمه علی تبریزی، مجموعه مقالات ایلات و عشایر، چاپ اول، تهران: انتشارات آگاه، صفحات ۲۴۰- ۱۹۵.
۴۳. مادان، ساراپ(۱۳۸۰) هویت و روایت، ترجمه هاشم بناپور، کلک، شماره ۲۵، صفحات ۴۳-۳۷
۴۴. مارتین، والاس(۱۳۸۲)، نظریه های روایت، ترجمه محمد شهبان، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس.
۴۵. نقیب زاده، دکتر احمد(۱۳۷۹). دولت رضا شاه و نظام ایلی (تأثیر ساختار دولت قدرت گرائی رضا شاه بر نفوذ قبایل و عشایر) تهران : مرکز اسناد انقلاب اسلامی .
۴۶. نیکیتین، واسیلی(۱۳۶۶)، کُرد و کُردستان، ترجمه محمد قاضی، چاپ اول، تهران، انتشارات نیلوفر.
۴۷. هاجینسون، جان و اسمیت، آنتونی(۱۳۸۶)، ملی گرایی، ترجمه مصطفی یونسی، علی مرشدی زاده، چاپ اول، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ص ص ۲۱۴-۲۱۱.
۴۸. ولی، عباس(۱۳۸۰)، ایران پیشاسرمایه داری، تاریخ نظری، ترجمه حسن شمس آوری، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
۴۹. ویلسن، سرآرنولد (۱۳۴۷) ، سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران، ترجمه و تلخیص حسین سعادت نوری، تهران: انتشارات وحید.

ب. خارجی:

1. Vaziri, Mostafa, *Iran as Imagined Nation: the construction of national identity* (New york: Paragon house, 1993).